



## نظم اجتماعی لیبرال، بهترین و عادلانه ترین نمونه ای نمونه ای است که تا به حال بر روی کره زمین وجود داشته است!!!

در واقع خود مصداق بارز مطلق گرایی و انحصارطلبی جامعه باز است در پرتو این اندیشه نه تنها کلیه تهاجمات و دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم غرب در امور کشورهای جهان سوم فلسفه مند و حائز شمرده می شود بلکه به عنوان رسالتی انقلابی که بایستی نسل بشر بدان اهتمام ورزد ضرورت دارد. و البته از آنجا که وی ضریحاً نمونه های جامعه باز را در عصر حاضر کشورهای چون آمریکا، فرانسه، سوئیس، انگلستان و ... می داند، بدیهی است که ایفاء این رسالت بشری نیز بر عهده همینان است.

آنچه که دو پیش رو دارید متن گفتگوی مجله اشپیگل با کارل پوپر است. وی در این مصاحبه جنگ هسته ای شمال علیه جنوب را بهترین راه حل حفظ حیات غرب می داند و همانند یک استراتژیست نظام خونخوار دیکتاتور، فرمان مرگ میلیاردها انسان در جهت جنوب را صادر کرده و سپس آنرا عقلاً توجیه می کند. (لا بد به جرم بسته بودن جامعه شان) و از آنجا که همان تفکری که در مقدمه بدان اشاره شد بخوبی از لابلای این مصاحبه که بیانگر آخرین نظرات این مدافع لیبرالیسم، است انعکاس آنرا جهت تئور افکار فشر دانشگاهی مناسب دیدیم. ان شاء الله در شماره های آینده در رابطه با تضاد موجود در فلسفه غرب خصوصاً لیبرالیسم غرب، سخن بیشتری خواهیم گفت.

کارل ریموند پوپر تنورسین معروف لیبرالیسم است که در عصر حاضر بیشترین نقش را در فلسفه مند کردن و اشاعه افکار لیبرالیستی و در مقابل انتقاد از حاکمیت ایدئولوژی ایفاء کرده. وی ضمن تقسیم جوامع بشری به دو قسم جامعه باز و جامعه بسته، جوامعی را که عمدتاً تحت تأثیر باورهای دینی و اعتقادات قلبی بوده اند جامعه ای قبیله ای و سنتی (جامعه بسته) معرفی کرده و در مقابل جوامع صنعتی و پیشرفته را جامعه باز می داند. نکته حائز اهمیت در افکار پوپر، تناقض آشکاری است که به طور مکرر دچار آن شده که بررسی این تناقضات در جای خود ضروری است. ولی کوتاه سخن اینکه وی در کتاب معروف خود، از جامعه باز به عنوان «یکی از عمیق ترین انقلاباتی که نسل بشر در مسیر آن حرکت کرده» [جامعه باز و دشمنانش / ص ۲۱۱] یاد می کند. و سپس جهت تبدیل جوامع بسته به جامعه باز اظهار نظر می کند: «به اعتقاد من دقت در این نکته ضرورت دارد که انحصارگری و خودکفایی قبیله ای (یعنی همان جامعه بسته) را فقط با نوعی امپریالیسم می شود التواء کرد» [همان / ص ۲۰۲].

همانطور که ملاحظه می شود پوپر از طرفی مطلق گرایی و انحصارطلبی و از خصوصیات بارز جامعه بسته می داند که باید ازین برود و از طرفی، تبدیل آن جوامع را به جامعه باز توسط نوعی امپریالیسم یعنی یک فشار خارجی که

انسان از تاریخ درس می آموزد. ما در برابر آینده باید نظری غیر از نظرگسائی داشته باشیم که سعی می کند تاریخ آینده را از پیش، با فرار دادن آن در مجرای تاریخ گذشته شناسایی کند.

● اشپیگل: بسیار خوب، اگر این مطلب را پیش بینی نکرده اید، دست کم در انتظار پیروزی دموکراسی لیبرال بر استبداد بوده اید.

\* پوپر: درباره آینده باید این طور فکر کنیم: ما در حال حاضر، برای امری که در آینده اتفاق خواهد افتاد، مسئول هستیم. گذشته را به ما داده اند با آن، حالا ما دیگر نمی توانیم کاری بکنیم. با این همه ما نسبت به گذشته نیز مسئولیم یعنی مسئول کارهایی هستیم که انجام داده ایم. نسبت به آینده، ما از حالا، به شکل اخلاقی، مسئول هستیم. باید بدون اینکه ایدئولوژیکی، بهترین کارها را

### دیکتاتوری جامعه باز

● اشپیگل: آقای پوپر، با فروپاشی شوروی، یکی از پیش بینی های شما که بیش از نیم قرن پیش کرده بودید، تحقق یافت، آیا این امر به مثابه پیروزی خود منتقد بر دشمنان جامعه باز است؟

\* پوپر: من چنین پیش بینی ای نکرده ام. زیرا معتمد اصلاً آدم نباید پیش بینی بکند. من این نظر که روشنفکر را به محک پیش بینی های خویش باید سنجید، کاملاً غلط می دانم. فلسفه در آلمان، دست کم از زمان هگل، همواره تصور می کرده است باید آینده را پیش بینی کند. من این فکر را غلط می دانم.

انجام بدهیم، حتی وقتی هم که چشم‌انداز آینده را چندان خوب نمی‌بایم. بهترین کارها این است که دکترین زور را به کار ببریم. زوری که درد و زجرها را، دردهای غیر ضروری را، کاهش دهد.

● در زمان لنین نیز کمونیست‌های چپی از آنچه در روسیه شوروی به نام ایدئولوژی دولتی، یا دیکتاتوری تک حزبی، تأسیس و استحکام می‌یافت، شکایت می‌کردند و می‌گفتند این مسایل با نظریات کارل مارکس که بر پایه انقلاب پرولتری در غرب صنعتی بنا شده‌اند ربطی ندارد.

\* در این باره به این نکات باید توجه کرد: اساسی‌ترین عنصر تشکیل دهنده جنون کمونیستی که نزد خود مارکس نیز وجود داشت، این بود که جهان سرمایه‌داری را شیطان می‌خواند. آنچه را مارکس سرمایه‌داری می‌نامید، هرگز در جهان وجود خارجی ندارد. حتی چیزی شبیه به آن هم وجود نداشته و ندارد.

● با عرض معذرت، لیبرالیسم منجسرت با شرایط کار پر از محرومیت آن حقیقتاً وجود داشت.

\* مطمئناً در آن زمان، شرایط فوق‌العاده سختی برای کارگران وجود داشته است اما این شرایط برای دیگران نیز بوده است مارکس بیش از همه به کارگران علاقه‌مند بوده است. حال از دید تاریخ که نگریسته شود، وضعیت آنها از آن زمان به بعد به‌طور مداوم بهتر شده است. حال آنکه مارکس ادعا می‌کرد این وضعیت روز به روز بدتر خواهد شد و باید دائماً بدتر نیز بشود.

## ○ ما در حال حاضر برای امری که در آینده اتفاق خواهد افتاد، مسئول هستیم. گذشته را به ما داده‌اند. با آن حالا دیگر نمی‌توانیم کاری بکنیم.

● منظور شما، نظریه مارکس درباره محرومیت مطلق است؟  
\* بله و چون نظریه محرومیت تحقق پیدا نکرد، این نظریه را به کشورهای مستعمره انتقال دادند چیزی که امروزه به آن جهان سوم می‌گویند.

● بله، به اصطلاح نظریه امپریالیسم؟  
\* فرمولی به‌طور خالص روشنفکرانه و طبیعتاً کاملاً بی‌معنی زیرا منتخبی شدن نمی‌تواند ایجاد محرومیت کند. این مطلب آنقدر روشن است که در روشنی مانند ندارد. حتی وضعیت مستعمرات نیز به‌طور روزافزون بهتر شده است خوب، این به اصطلاح سرمایه‌داری چه بود؟ صنعتی شدن و تولید انبوه بود. تولید انبوه به این معنی است که خیلی زیاد تولید می‌شود و به همین خاطر، افراد زیادی، چیزهایی بدست می‌آورند. زیرا تولید انبوه محتاج بازار وسیع است و بدون مصرف بیشتر، بازار وسیع پیدا نمی‌شود.

مارکس سرمایه‌داری را با جهنم مقایسه کرده است این جهنم همانند جهنم دانته بر روی زمین وجود ندارد. بگذار همه آرزوها به جریان بیفتند. این جهنم دانته بود که مارکس آگاهانه آن را واقعی و به نام سرمایه‌داری معرفی کرد، زیرا اگر سرمایه‌داری به ضرورت منجر به محرومیت شود، پس تنها راه گریز ممکن، انقلاب اجتماعی می‌شد.

من به جامعه امروز خیلی منتقدانه می‌نگرم، خیلی چیزها را باید بهتر کرد. ولی نظم اجتماعی لیبرال، بهترین و عادلانه‌ترین نمونه‌ای است که تا به حال بر روی کره زمین وجود داشته است این جامعه از چیزی به وجود آمده که مارکس آن را می‌شاخه است: یعنی تکامل.

● آیا هشدارهای اخلاقی مارکس و انتقاد نسبت به سرمایه‌داری مانند شکایت از بی‌عدالتی‌های اجتماعی نزد افکار عمومی به جا است یا نه؟ آخر شکاف میان فقیران و ثروتمندان در مقیاس جهانی کمتر شده است.  
\* هشدار اخلاقی از زمان قرون وسطی به اشکال گوناگون وجود داشته است. در افکار مسیحی و حتی در اندیشه‌های دوران روشنائی هم هشدار اخلاقی، اصل بوده است. مخالفان این هشدار اخلاقی، بیش از همه، از رمانتیستها بوده‌اند.

● حتماً نزد روشنفکران، شما بیش از همه به هشدار «کانت» فکر می‌کنید. او ایجاد و توسعه یک قانون اساسی مدنی عادلانه در سطح جهان را بالاترین وظیفه نوع بشر می‌دانست و رهبر رمانتیستها از دید شما باید هگل باشد؟  
\* کاملاً صحیح است. موضع مخالف رمانتیستها تقریباً این بود: بدون جنگ و بدون زور، اصلاً نمی‌شود. این موضع را هگل از برداشت خود از تجربه تاریخ پیدا کرده بود. ولی اگر بخواهیم جنگ و زور را به‌عنوان تجربه تأویخ در آینده به کار ببریم، دیگر هیچ امیدی بر جای نمی‌ماند. سلاح‌های امروز نابودکننده شده‌اند. به جای حمام‌های خون که برای پدران رمانتیست ما آن همه تازگی داشت، امروز حمام‌های اشعه اتمی نابودکننده، حیات بشر را تهدید می‌کنند؟

● چه چیز سبب فروپاشی رژیم‌های اروپای شرقی شد؟ ضعف اقتصادی به‌خاطر مسابقه تسلیحاتی یا خشکیدن جریان‌های روشنفکری و نزدیکت نسبت به رسالت خویش؟

\* خیلی از عوامل با هم جمع شدند: مجارستان مرزهایش را بر روی فراریان آلمان شرقی باز کرد، دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی،

○ ما اجازه نداریم بترسیم و به عقب بزنیم. برای ایجاد صلح باید جنگ کنیم. این کار در شرایط امروز غیر قابل اجتناب است. مصمم بودن در این کار اهمیت فوق‌العاده دارد.

## ○ برای صلح باید جنگ کرد.

• زمانی که استالین مرد، ساخاروف گریست. او آن زمان ۳۱ ساله بود. یعنی دیگر بچه نبود. او در نامه‌ای به همسرش نوشته بود: یک انسان دوست (اومانیت) بزرگ مرد. بدیهی است که او از زشتکاریهای استالین آگاه بود. ولی آن زمان تصور می‌کرد یک انقلاب بزرگ به همه این زشتکاریها نیاز دارد.

• جنگ کنیم تا اسلحه دارای قدرت کشتار جمعی در اختیار همه کشورها قرار نگیرد؟

• در حال حاضر سأل‌های مهتر از جلوگیری از قرار گرفتن این بمبهای اتمی در دست همه کشورها وجود ندارد، بمبهایی که هم‌اکنون در بازار سیاه معامله می‌شوند. دولتهای متمدن که دیوانه نیستند، باید در این کار با هم همکاری کنند. زیرا، تکرار می‌کنم، تنها یک بمب ساخاروف قدرتی چندین برابر بمب هیروشیما دارد. یعنی در یک کشور با جمعیت فشرده، انفجار یکی از این بمبها، میلیونها قربانی خواهد داشت. گذشته از کسانی که طی سالهای پس از انفجار، قربانی اشعه آن خواهند شد. انسان اجازه ندارد به این چیزها بی‌اعتنا بماند. او باید عمل کند.

• روشنفکران و پیام‌آوران آینده‌نگر باید چه چیزی از فروپاشی کمونیسم بیاموزند؟

• ما روشنفکران، بیش از هر چیز باید یاد بگیریم متواضع‌تر باشیم. متواضع نداشتن روشنفکران، موضوع زشتی است. ولی هراس من این است که مارکسیستهای واقعی باقی خواهد ماند. همانگونه که همیشه بوده‌اند. از این پس نیز در فکر از میان برداشتن نظام سرمایه‌داری شیطانی، خواهند ماند.

• فروپاشی کمونیسم شوروی و پایان یافتن نظام جهانی دوقطبی به دنیای ما امنیت بیشتر نبخشد. ما باید در مقیاس جهانی، با مشکلات بازگشت عفریت ملی‌گرایی، با سلاحهای اتمی که پراکنده شده‌اند و با مهاجرت فقرا دست و پنجه نرم کنیم. آیا این مشکلات دشمنان جدید لیبرال دموکراسی هستند؟

• هدف اول امروز ما باید صلح باشد و دستیابی به آن، در جهانی که ما در آن بسر می‌بریم، بسیار سخت است. دیکتاتورهای شیبه به صدام حسین وجود دارند ما اجازه نداریم بترسیم و عقب بشینیم. برای ایجاد صلح، باید جنگ کنیم.

این کار در شرایط امروز، غیرقابل اجتناب است غم‌انگیز است، اما باید این کار را کرد. اگر بخواهیم جهان را نجات بدهیم، باید جنگ کنیم. مصمم بودن در این کار، اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد.

• در این صورت، اگر علائمی وجود دارند که نشان می‌دهند عراقی کماکان بمب اتمی تهیه می‌کند، آمریکا باید بار دیگر بر ضد صدام بجنگد؟

گورباچف را مأمور به راه انداختن یک جریان اصلاحی کرد. لذا اصلاح اقتصادی تنها، اصلاً نتیجه‌ای ندارد اقتصاد را نمی‌توان از بالا اصلاح کرد بر اینها همه، نارسایی و نازایی روشنفکری هم اضافه شد. از مارکسیسم تنها اسمی باقی مانده بود و یک شعار: سرمایه‌داری را سر به نیست کنیم. سرمایه‌داری، همان شیطانی که اصلاً وجود خارجی نداشت. غروشچف سعی کرده بود تا این امر را به اجرا درآورد.

• اشاره شما به بازی پوکر سیاسی از راه استقرار موشکهای اتمی شوروی در کوبا به سال ۱۹۶۲ است؟

• غروشچف هجوم ناپودکننده‌ای به آمریکا طراحی کرده بود. او زمانی عقب زد که آمریکاییها خود را آماده حمله کردند. آندره ساخاروف فیزیک‌دان اتمی شوروی در کتابش، «زندگی من»، نوشته است که قدرت انفجار بمب سوپر او، (نامی که او بدان داده بود) چندین هزار برابر از بمب هیروشیما بیشتر است. از این بمبها، شوروی ۳۶ عدد به کوبا داد. اگر فرض کنیم، چندین هزار، تنها ۳ هزار باشد، قدرت تخریب این ۳۶ بمب، برابر ۱۰۸ هزار بمب هیروشیما می‌شود. انسان باید بکوشد این قدرت تخریبی را در نظر خود مجسم کند تا بزرگی خطر را درک کند. وقتی که گورباچف داشت کنار می‌رفت، گفت: از این بمبها ۳۰ هزار عدد وجود دارند بحران کوبا آشکار کرد که مارکسیسم در پی اهداف خویش، به چه کارهایی توانایی داشته است. کوشش برای تخریب و متلاشی کردن سرمایه‌داری با بمب اتمی. این امر را هرگز نباید فراموش کرد. در این حمله نه فقط آمریکا نابود می‌شود، بلکه تمامی جهان در حمام اشعه‌های اتمی نیست و نابود می‌گشت.

• جهان چه سپاسگزاری باید از گورباچف بابت اصلاحش بکند؟ او که قربانی اصلاحاتش شده است.

• بسیار زیاد. گورباچف در شروع به آمریکا به چشم غیر از چشم صاحبان سابق قدرت در کرملین نگریست. او به آمریکا سفر کرد و گذاشت برایش جشن بگیرند. سپس او فرمول جالب و غیر مارکسیستی را ارائه داد: «من می‌خواهم دولت روسیه را تبدیل به یک دولت عالی بکنم». این سخن به طرز تفکر ما در خصوص دولت قانونی نزدیک است. گورباچف می‌خواست روسیه را به حالت عادی بازگرداند. این اندیشه‌های جدید در روسیه را ما از او داریم. روسیه تا این زمان دولت عادی نداشت. این واقعیت را می‌توان به طور روشن در زندگی نامه ساخاروف دید.

• ساخاروف که بعدها دگراندیش شد، زمانی جنایات استالین را به عنوان اعمال انسان دوستانه، به معنای انقلاب اجتماعی توجیه می‌کرد.

شما به سبزه‌ها، گاه به شدت حمله می‌کنید، چرا؟

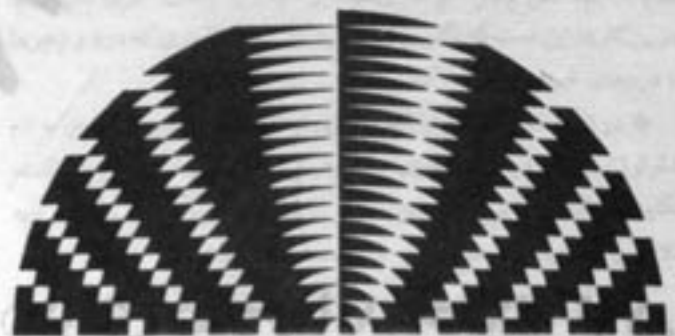
\* به خاطر دشمنی به راستی جنون‌آمیزشان با علوم طبیعی و فن در طرز تفکر سبزه‌ها یک هسته ضد عقلایی وجود دارد. نظر آنها در عمل ما را به سستی می‌برد که مخالف تئوری‌شان است. علاوه بر این، آنها خود در پی تحصیل قدرت‌اند به همین خاطر هم مزورند. دلیل فاجعه محیط زیست، انفجار جمعیت در جهان است که ما باید آن را از نظر اخلاقی حل کنیم.

● چگونه می‌خواهید این مشکل را حل کنید؟ به طریق دستوری همانند روشی که دولت چین به کار می‌برد؟

\* نه به طریق دستوری، بلکه از راه تعلیم و تربیت، بجه‌های ناخواسته در خطرند در واقع از نظر اخلاقی، مردمی که آنها را نمی‌خواهند، باید وسیله‌ای داشته باشند تا آنها را به دنیا نیاورند ابزارها هم اکنون موجودند منظورم قرص‌های ضدحاملگی است.

● با این نظر، شما کلیسا را بر ضد خود می‌شوئید؟

\* کلیسا و پاپ تسلیم خواهند شد به خصوص وقتی انسان دلایل اخلاقی حقیقتاً قانع‌کننده‌ای داشته باشد. من به دلایلی مانند تجاوزات جنسی، تولد



\* نه فقط باید بر ضد صدام بجنگد، بلکه باید یک نیروی نظامی آماده از سوی کشورهای متحدین برای از بین بردن توان تولید سلاح اتمی کشورهای غیر متحدین تشکیل شود. صلح طلبی به معنای جنگ، یک کلمه دیوانگی است. ما باید برای صلح جنگ کنیم. بدیهی است چون به کارگیری بمب اتمی زورگویی است، باید با بکار بردن زور مانع از آن شد.

● شما طوری صحبت می‌کنید که گویی استراتژیستی از استراتژی‌های پنتاگون حرف می‌زنند. آنها نظم جهانی و صلح آمریکایی را می‌خواهند که در آن به زور مانع از رقابت اروپا و ژاپن بشوند.

\* به نظر من اینگونه صحبت کردن جنایت است. ما اجازه نداریم ضرورت جلوگیری از جنگ هسته‌ای را با مسائل اقتصادی مخلوط کنیم ما باید به خود زحمت بدهیم و با این صلح آمریکایی به‌طور فعال همکاری کنیم تا این امر تبدیل به صلح متحدانها شود. وضعیت کنونی این امر را ضروری ساخته است، سخن بر سر مسائل کوچک نیست، بر سر ادامه حیات بشر است.

● اشیگل: بنا بر اعتراف شما ما در بهترین و عادلانه‌ترین جامعه جهانی زندگی می‌کنیم که تا به حال مانند آن وجود نداشته است برای رفع گرسنگی توده‌های عظیم در جهان سوم یا تخریب محیط زیست، این دموکراسی لیبرال هیچ راه حلی قانع‌کننده‌ای پیشنهاد نمی‌کند؟

\* ما بیشتر از آن قابلیت تولید داریم که بتوانیم به تمامی جهانیان غذا بدهیم. مشکل اقتصادی حل شده است. البته از نظر فنی و نه از نظر اقتصادی.

● شما مشکل می‌توانید متکرر آن شوید که در بحثن وسیعی از جهان سوم، توده‌های بزرگی در فقر به سر می‌برند.

\* نه، ولی این امر بیشتر ناشی از حماقت رهبران سیاسی کشورهای گرسنه است ما این کشورها را بسیار زود از حالت ابتدایی آزاد کردیم. آنها هنوز دولتهای قانونی نیستند. اگر انسان کودکتانی را به حال خودش بگذارد، همین موضوع روی خواهد داد.

● روشن است که مصرف تدریجی ثروت نیروهای محرکه به تخریب کره خالی ماکمک می‌کند. برای مثال، لایه اوزون در جو زمین که سوراخ شده است.

\* انسان این چیزها را هنوز نمی‌شناسد. سوراخهای اوزون می‌توانند از میلیونها سال پیش به وجود آمده باشند. ممکن است اصلاً هیچگونه رابطه‌ای با چیزهای مدرن نداشته باشند.

● ولی دانشمندان نامدار وضعیت را طور دیگری می‌بینند. آنها معتقدند که میان ازدیاد کالر و تخریب قشر اوزون، رابطه وجود دارد.

\* همیشه حق با دانشمندان نامدار نیست. من ادعا می‌کنم آنها حق ندارند، ولی اغلب تصورات ما بیشتر از حلسمان هست.

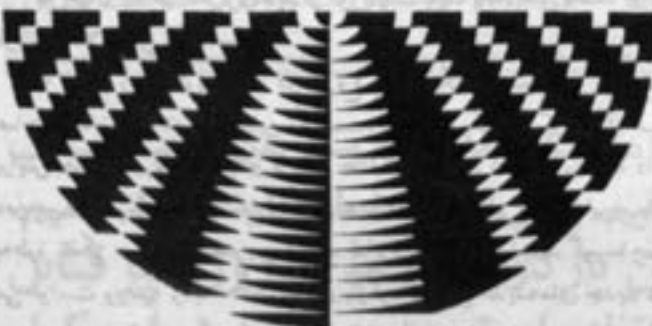
● در اینجا به مطلبی می‌رسیم که شما بر سر آن، با سبزه‌ها مشاجره می‌کنید

## مسأله مهم در حال حاضر جلوگیری از قرار گرفتن بمب‌های اتمی در دست همه کشورهای غیر از قدرتهای بزرگ است.

کودکانی که مبتلا به ویروس ایدز هستند و یا در کشورهای گرسنه نوزاداتی که بدون شانس حیات به دنیا می‌آیند، فکر می‌کنم جنایت است اگر کمک نشود این گونه کودکان به دنیا نیایند.

● «فرانسیس فوکویاما» فیلسوف نو محافظه‌کار که حرفهایش فعلاً در آمریکا مد روز شده است، پایان برخورد‌های ایدئولوژیک و گسترش لیبرال دموکراسی را «پایان تاریخ» می‌داند آیا با پیروزی دموکراسی، تکامل ایدئولوژیک انسانیت به نقطه کمال رسیده است؟

\* این حرفها مزخرفند. مزخرف و احمقانه‌اند. هیچگونه معجزه فلسفی وجود ندارد مارکس هم گفته بود انقلاب اجتماعی پایان تاریخ است چرا که تاریخ را مبارزات طبقات با یکدیگر می‌دانست.



کردن همین نخبگان غرب زده است که بعدها واسطه خوبی برای انتقال اصول فکری غرب به کشور خویش بشوند، نوشته‌های لازم را ترجمه کنند، فرضیات علمی را به صورت دانش صددرد پذیرفته شده و قوانین قطعی عرضه بدارند، ادبیات کشور خویش را که از یک فرهنگ ریشه‌دار و از یک مذهب روشن و انسانی تغذیه می‌کند به ادبیاتی در شکل نوین امّای ریشه و مغز شوییده تبدیل نمایند، به عنوان روشنفکر و دانشمند و متخصص در دولت‌های شرقی به نفع اروپا و آمریکا کار کنند، و اقتصاد صنعتی و زراعی و دامی را آن چنان تخریب نمایند که به ناچار به صورت عاملی وابسته به اقتصاد غرب درآید.

تأسیس دانشگاه‌ها و مدارس وابسته به دانشگاه‌ها و مدارس بیگانه مثل دانشگاه پهلوی شیراز که وابسته به دانشگاه پنسیلوانیا می‌باشد، و فرستادن استاد خارجی همه و همه در راه به وجود آوردن تفکر و عادات و اعتقادات و اصول غربی در مغز و جان یک شرقی است. در این گونه مجامع فرهنگی به فویترین وجهی اصول و آداب و فلسفه و تمدن غرب تدریس و تریزین می‌شود، و اساتید غربی با تکیه‌ای که بر تکنیک پیشرفته خویش دارند شرقی بودن تمام داشته‌های خود را به خورد جوانان و استعداد‌های نخبه و برجسته شرقی داده و از آن طریق شخصیت خود و کشور و قاره‌شان را به عنوان شخصیت‌هایی غیر قابل تردید و خدشه به همه افراد جامعه شرقی زیر سلطه

## در زبانهای اروپایی در برابر واژه استعمار، کلمه کلنیزاسیون به کار می‌رود. به معنای مهاجرت یک گروه از مردم کشوری به سرزمینی بیگانه و تشکیل یک واحد مسکونی و یک مرکز آباد در آن آمده است.

بقیه از صفحه ۱۸ (تلفظ لبرالیم)

● نزد «فوکویاما» تأثیر افکار فردی آشکار است که شما ارزش خلاصی برایش قائل نیستید. هگل و همان نظریه فراگرد تاریخ. این بار از دید «فوکویاما» در این فراگرد تضاد عوامل، سرانجام آزادی را محقق می‌کند.

● طبیعی است هگل هم در این باره همین را خواهد گفت، زیرا او نیز تاریخ را تاریخ قدرت می‌دید. بخش بزرگی از تاریخ هم همین بود. کتابهای تاریخی ما هرگز تاریخ کارهایی نوده‌اند که در آنها نه تاریخ رشد فکری انسانیت به مثابه مطلب اصلی نگریسته شود بلکه تاریخ قدرت بوده‌اند. بدیهی است که ما به پایان تاریخ، البته تاریخ قدرت نیازمندیم با وجود سلاحهای امروزی، این پایان یک ضرورت شده است، این امر از لحاظ اخلاقی همواره ضروری بوده است، اما امروز یک ضرورت حیاتی شده است.

● شما خود، پیش از مباران امی هروشمبا نوشتید که روزی انسان از روی کرهٔ خاکی محو خواهد شد.

● چرا نه؟ خطرهایی که قابل پیش‌بینی نیستند، فراوانند همانگونه که همگی ما خواهیم مرد. شاید انسان نیز نسیرد. شاید ما روزی همراه با منظومه

می‌قبولاند، و این همان ریشه و اساس و بنای استعمار فرهنگی است. البته لازم به تذکر است که در ضمن دانشجویانی که به کمک بورس در کشورهای غربی تحصیل می‌کنند، و در میان دانشجویان دانشگاهها و مدارس وابسته به خارج افراد آزاده و ضد استعماری و ملی وجود دارند، ولی آن چه ما بدان نظر داریم این است که به چه قصدی بورس داده شده و یا دانشگاه بنیاد گرفته و اکثریت دانشجویان آن را چه افرادی تشکیل می‌دهند.

ادامه دارد

۱۳۴۸

۱- معیبد رهنما: مسائل کشورهای آسیائی و آفریقائی ص ۴۲، چ دوم دانشگاه

تهران

۲- اورگاتسکی: سیاست جهان، ترجمه دکتر حسین فرهودی ص ۲۸۳، چ

۱۳۴۸

۳- در سال ۱۹۵۱ م مناطق مستعمراتی جهان از سایر کشورها ده بلیون دلار

وارد کردند، و هفت بلیون و نیم دلار مواد خام صادر نمودند. قسمت عمده سود این

تجارت به جیب ملتی که مستعمره را اداره می‌کند می‌رود. (سیاست جهان ۲۸۹).

۴- در جنگ بین الملل اول، هندوستان استعمار زده به نفع انگلستان استعمارگر

۳۳۸، ۱۶۲۵ را سرسوزن بیدان آورد (اختناق هندوستان. ویل دورانت. ترجمه ر.

نامور ص ۱۶۸، چ دوم)

۵- گشتاری فر باب استعمار، ص ۲۷، چ ۱۳۵۶.

۶- برای اطلاع بیشتر در این زمینه بعنوان نمونه مراجعه کنید به: ابراهیم نیسوری:

تاریخ استیلازات در ایران، ابوالفضل لسانی: طلای سیاه یا بلای ایران، بنی صدر: نفت و

سلطه.

خورشیدی می‌بیریم اما گنگو کردن در مورد این چیزها بی‌معنی است.

● پس قانونی برای رشد و پیشرفت وجود ندارد هیچ نقطه پایانی منطقی

وجود ندارد؟

● هیچ‌کدام از این چیزها وجود ندارند آنچه حقیقتاً وجود دارد،

مسئولیت عظیم ما است. اما اجازه نداریم خشن و بی‌رحم باشیم، برای مثال

اجازه دهیم بچه‌های مبتلا به ویروس ایدز به دنیا بیایند. این امر برای کلیسا هم

باید به‌عنوان اولین موضع‌گیری نسبت به زندگی معتبر باشد.

● آقای پوپر شما حالا ۹۰ سال دارید و همیشه خود را انسانی از پایه و

اساس خوش‌بین نشان داده‌اید. اما در این مصاحبه، چند نکته بدبینانه وجود

داشت، آیا اینها شناخت‌های جدید در پایان زندگی شما هستند؟

● خوش‌بینی یک وظیفه انسانی است. انسان باید حواس خود را جمع

اموری کند که می‌بایستی انجام بگیرند. انسان نسبت به آنها مشول است.

مطالبی را که من در این مصاحبه گفتم، این هدف را دنبال می‌کرد که شما و

دیگران را وادار کند تا بیدار و هوشیار بمانید. ■